اَلدَّرْسُ الْخامِسُ
درس پنجم

اَلـصِّـدْقُ راستگویی

يُحْكىٰ أَنَّ رَجُلاً كانَ كَثيرَ الْمَعاصي وَ الْعُيوبِ، فَنَدِمَ عَلىٰ أَعمالِهِ السَّيِّئَـةِ وَ حاوَلَ أَن
حکایت می‌شود که مردی پر از گناهان و عیب‌ها بود، پس پشیمان شد از کارهای زشتش و تلاش کرد که
يُصلِحَها، فَمَا اسْتَطاعَ، فَذَهَبَ إِلىٰ رَجُلٍ فاضِلٍ صالِحٍ، وَ طَلَبَ مِنهُ مَوعِظَةً تَـمْنَعُهُ
اصلاح کند آن‌ها را، پس نتوانست، پس رفت نزد مردی فاضل و درستکار، و خواست از او پندی را که بازدارد او را
عَنِ ارْتِكابِ الْمَعاصي، فَنَصَحَهُ بِالْتِزامِ الصِّدْقِ، وَ أَخَذَ مِنهُ عَهداً عَلىٰ ذٰلِكَ، فَكُلَّما أَرادَ
از مرتکب شدن گناهان، پس نصیحت کرد او را به پایبندی به راستگویی و گرفت از او قولی بر آن، پس هر دفعه که خواست
الرَّجُلُ أَن يَرْتَكِبَ ذَنْباً، امْتَنَعَ عَنْهُ لِوَفائِهِ بِالْعَهدِ، حَتّىٰ لا يَكْذِبَ عَلَى الرَّجُلِ الْفاضِلِ،
مرتکب گناهی شود، خودداری کرد از آن به خاطر وفایش به قول، تا دروغ نگوید به مرد فاضل،
وَ بِـمُرورِ الْأَيّامِ تَخَلَّصَ مِن شَرِّ ذُنوبِهِ وَ عُيوبِهِ لِالْتِزامِـهِ بِالصِّدْقِ.
و با گذشت روزها رهایی یافت از شر گناهانش و عیب‌هایش به خاطر پایبندی‌اش به راستگویی.

وَ يُحْكىٰ أَنَّ شابّاً كانَ كَذّاباً، وَ في أَحَدِ الْأَيّامِ كانَ يَسبَحُ فِـي الْبَحرِ وَ تَظاهَرَ بِـالْغَرَقِ
و حکایت می‌شود که جوانی دروغگو بود، و در یکی از روزها شنا می‌کرد در دریا و وانمود کرد به غرق شدن
وَ نادىٰ أَصحابَـهُ: اَلنَّجْدَةَ، اَلنَّجدَةَ... فَأَسْرَعَ أَصحابُـهُ إِلَيهِ لِـيُنقِذوهُ، وَ عِندَما وَصَلوا
و صدا زد دوستانش را: کمک، کمک ... پس شتافتند دوستانش به سوی او تا نجات بدهند او را، و هنگامی که رسیدند
إِلَيهِ ضَحِكَ عَلَيـهِم؛ كَرَّرَ هٰذَا الْعَمَلَ ثَلاثَ مَرّاتٍ، وَ فِـي الْمَرَّةِ الرّابِعَةِ ارْتَفَعَ الْمَوجُ
به سوی او خندید به آنان؛ تکرار کرد این کار را سه بار، و در بار چهارم بالا آمد موج
وَ كادَ الشّابُّ يَغْرَقُ، فَـأَخَذَ يُنادي أَصحابَـهُ، وَلٰكِنَّهُم ظَنّوا أَنَّهُ يَكْذِبُ مِن جَديدٍ. فَلَمْ
و نزدیک بود که جوان غرق شود، پس شروع کرد به صدا زدن دوستانش، ولی آن‌ها گمان کردند که او دروغ می‌گوید دوباره پس

